

از درون جامعه و ساختار حکومت به عرصه جبهه دوم خرداد نیز رسوخ کرده است.

زمانی که تئوری «عبور از خاتمی» مطرح می‌شود؛ بیانگر آن است که پس‌لرزه‌های دیگری در جامعه ایران در حال شکل‌گیری است. زیرا خواسته‌های جامعه در نهادهای بانیات اجتماعی، نهادینه و تئوریزه نشده‌اند و «تطبيق‌پذیری» لازم برای تداوم کارکرد نهادهای دولتی، شکل نگرفته است.

در چنین شرایطی هر گروه و نهاد اجتماعی انگشت اتهام به سوی دیگری دارند تا بر اساس آن، ناکارآمدیها را متوجه دیگران کرده و خود را از هر گونه اتهام و مؤاخذه اجتماعی به دور نگه دارند. این امر، روند «اتهام‌گرایی» و «فرافکنی» را گسترش داده است.

در چنین شرایطی، «کارآمدی» دولت، مجلس، قوه قضاییه و سایر نهادهای حکومتی مورد چالش جدی‌تری قرار خواهد گرفت. زیرا در دوران گذار، آنچه به عنوان سنگ بنای حکومت تلقی می‌شود، بر اثر رقابتهای سیاسی رنگ می‌بازد.

طی چند سال گذشته، نخبگان و مدیران حکومتی، آنچه را که به عنوان «رقابت سیاسی» تلقی می‌شود، به تعارض و چالش سیاسی تبدیل کرده‌اند. این امر منجر به کاهش ضریب «انسجام سیاسی» بین نخبگان و نهادهای حکومتی شده است.

چنین فرآیندی، سطح حکومت‌پذیری را کاهش داده و گروههای غیرسازمان‌یافته اجتماعی در شرایط نظم‌گریزی، حکومت‌گریزی و سازمان‌گریزی قرار می‌گیرند. چنین فرآیندهایی را باید به عنوان مؤلفه‌هایی آسیب‌شناسی سیاسی حکومت تلقی نمود.

شواهد موجود بیانگر آن است که بسیاری از رویارویی‌های سیاسی

سرنوشت سیاسی جامعه ایران طی سالهای اخیر با فراز و نشیبهای قابل توجهی همراه بوده است. آنچه به عنوان «اصلاحات سیاسی» مورد توجه گروههای اصلاح‌گرا قرار گرفته است، با چالشهای درون‌ساختی و برون‌ساختاری روبه‌رو شده است. عده‌ای آنان را به عنوان «اپوزیسیون» ارزیابی می‌کنند. گروه دیگر، اصلاح‌گرایی را به عنوان «سراب سیاسی» تلقی می‌کنند. این امر، ابهام در آینده نظام سیاسی و سرنوشت گروههای مختلف را افزایش می‌دهد.

آنچه طی چند سال اخیر مورد پرسش جامعه و گروههای سیاسی سازمان‌یافته قرار گرفته است به «کارآمدی» حکومت در حل مشکلات درون‌ساختی و برون‌ساختی آن مربوط می‌شود. حکومتهای کارآمد قادر به ایجاد «ثبات» و «نظم» در درون جامعه هستند. از سوی دیگر باید تأکید داشت که سطح «کارآمدی» با «مشروعیت» نظامهای سیاسی، ارتباط مستقیم و اجتناب‌ناپذیر دارد.

تاکنون مشروعیت سیاسی دولت بر اساس اعتقادات دینی و باور گروههای انقلابی در جامعه مورد توجه قرار می‌گرفت. طی چند سال گذشته، افکار عمومی جامعه ایران در روندی قرار گرفته که بر اساس آن، «کارآمدی» حکومت در حل نیازها و مشکلات فزاینده جامعه از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. این امر نه تنها پاشنه آشیل گروههای سیاسی محافظه‌کار و سنت‌گرا محسوب می‌شود، بلکه باید آن را به مثابه اصلی‌ترین چالش مجموعه‌های جدید و گروههای منسوب به جبهه دوم خرداد دانست.

در سال ۱۳۷۷ نگرش سیاسی حاکم بر جامعه ایران این گونه شکل گرفته بود که جبهه دوم خرداد درصدد اصلاح حکومت و نجات ساختارهای نظام سیاسی است. اما در شرایط موجود شکافهای سیاسی

# آینده مردم سالاری و اصلاح‌گرایی در ایران

دکتر ابراهیم متقی

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

رتال جامع علوم انسانی



این امر با اهداف اصلاح‌گرایی موجود در جامعه ایرانی، منافات خواهد داشت؛ زیرا منجر به ثبات و نهادگرایی در رفتار سیاسی نخواهد شد. علت اصلی عدم موفقیت جنبش اصلاح‌گرایی دوم خرداد را باید در فرهنگ سیاسی ایران و همچنین الگوهای رفتاری، شخصیت حزبی و سیاسی اصلاح‌گرایان مورد توجه قرار داد. این امر مشکلات جدی را فراروی گروهها و رهبران اصلاح‌گرا قرار داده است. به گونه‌ای که هم اکنون پیش‌بینی آینده اصلاحات و گروههای اصلاح‌گرا با مشکل روبه‌رو شده است. اصلی‌ترین چالشهای اصلاح‌گرایی به شرح ذیل است:

۱. در جامعه ایران، ذهنیت محدودسازی و کنترل قدرت، رشد چندانی پیدا نکرده است. قانون‌گریزی شهروندان را می‌توان به عنوان نمادی از رفتار سیاسی نیز تلقی کرد. در چنین شرایطی، هدف از رفتار سیاسی، کسب حداکثر قدرت است. به این ترتیب گروههای اصلاح‌گرا بیش از آنکه به نهادینه‌سازی قدرت سیاسی توجه داشته باشند، زمینه برای کسب قدرت و توزیع مجدد آن را مورد نظر قرار می‌دهند. طبعاً این امر با واکنش سایر گروهها روبه‌رو می‌شود.

۲. اصلاح‌گرایی با «کسب امتیازات» ویژه، همخوانی ندارد. زیرا امتیازات سیاسی منجر به نخیه‌گرایی می‌شود. نخیه‌گرایی را باید استحاله درونی اصلاحات دانست. یک اصلاح‌گر علاوه بر آنکه نیازمند «مهارت سیاسی» می‌باشد، باید از استعداد لازم برای تطبیق رفتاری با ضرورت‌های جامعه برخوردار باشد.

۳. روند اصلاحات در ایران مربوط به اقدامات و تلاش چند گروه خاص است. این گروهها در دوران جدید، سازماندهی و نهادینه نشده‌اند؛ به همین دلیل است که در آینده نزدیک گروههای چالشگر نوظهوری در قالب اپوزیسیون ظهور خواهند کرد. و منجر به محافظه‌کاری بخشی از گروههای اصلاح‌گرا خواهند شد.

۴. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰، جنبش اصلاحات بار دیگر تجزیه خواهد شد. کاندیداتوری خاتمی را می‌توان به عنوان تنها عامل تداوم وحدت نسبی در بین گروههای اصلاح‌گرای جنبش دوم خرداد دانست. هم‌اکنون اصلی‌ترین ابهام سیاسی جامعه ورود یا عدم ورود خاتمی به عرصه انتخابات خرداد ۱۳۸۰ می‌باشد.

۵. مرزبندی مشخصی بین «استراتژی مبارزه فعال» و «استراتژی آرامش فعال» وجود ندارد. در این روند نمادهای متفاوتی از رفتارهای سیاسی مربوط به هر استراتژی در کنش گروههای اجتماعی، مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. این امر ناشی از خلاء نهادهای سیاسی، اجتماعی، و همچنین عدم سازمان‌پذیری گروههای اجتماعی است. گروههای اصلاح‌گرا نتوانسته‌اند زمینه‌های اجتماعی مربوط به تحقق استراتژیها را فراهم آورند. این امر در نهایت منجر به «انفعال» در فعالیتهای سیاسی می‌شود. شکل‌گیری انفعال، تبدیل به شکل خاصی از «هی‌هنجاری» (Anomie) خواهد شد. طبعاً هی‌هنجاری سیاسی، فقدان استراتژی مشخص و کارآمد، زمینه را برای تئوریهایی از جمله «عبور از خاتمی» فراهم می‌آورد.

۶. مرز بین «اصلاحات»، «انفعال» و «براندازی» مشخص نشده است. طبعاً تحولات اجتماعی و رویکردهای سیاسی دارای ماهیت پویا

جامعه ایران، بیش از آنکه مبتنی بر رویکردهای سیاسی یا ایدئولوژیک گروههای متعارض باشد، ناشی از دگرگونیهای سریع اجتماعی است. طی سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۵، تعداد محدودی از گروهها در عرصه فعالیت‌های سیاسی ایران باقی ماندند.

این افراد نتوانستند زیربنای فعالیت سیاسی سازمان‌یافته را قبل از بسیج اجتماعی فراهم آورند. بنابراین از یک سو، ترکیب جمعیتی تغییر پیدا می‌کرد و از سوی دیگر، ابزارهای ارتباط بین‌المللی گسترش قابل توجهی یافتند. اما آنچه باید آن را زیر بنای فعالیت سیاسی گسترده و فراگیر دانست، در جامعه ایران به چشم نمی‌خورد. چنین فرآیندی را باید به عنوان اصلی‌ترین دلیل شکل‌گیری «هی‌هنجاری» تلقی نمود.

به این ترتیب، جنبش دوم خرداد به عنوان «واکنش مسالمت‌آمیز» اکثریت خاموش شهروندان علیه «انسداد سیاسی» تلقی می‌شد. طبعاً این امر در زمانی انجام پذیرفت که سمت و سوی اصلاحات مشخص نبود. هر گروهی براساس ادراکات، تمایلات و برداشتهای خود، به تحلیل اصلاحات می‌پرداخت؛ درحالی که به ظرفیت ساختارهای سیاسی جامعه، توجه چندانی مبذول نمی‌شد.

محدود بودن «سطح انعطاف‌پذیری» ساختارهای سیاسی منجر به جدال گروههای نوظهور در عرصه سیاسی و اجتماعی با گروههای ساختاری گردید. این فرآیند را می‌توان در رویارویی روزنامه‌نگاران و نویسندگان با قوه قضاییه مشاهده کرد.

«تحرك اجتماعی» گروههای سیاسی جامعه ایران نسبتاً بالاست. این امر در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین در دوران بعد از ظهور جنبش دوم خرداد قابل رؤیت است. بنابراین سؤال اصلی هر پژوهشگر ایرانی، تأکید بر این نکته است که چگونه می‌توان گستره تقاضاهای سیاسی در ساختارهای موجود را نهادینه نمود تا آنچه زمینه بی‌ثباتی را در جامعه فراهم می‌آورد، کنترل کرد. هر «موج سیاسی» که در جامعه ایران شکل می‌گیرد، میزان «تحرك سیاسی» را افزایش می‌دهد، اما نهادهای اجتماعی مؤثر برای نهادینه‌سازی رفتارها فراهم نمی‌شود.

پاسخ به این سؤال، کاری بسیار دشوار است. زیرا متغیرهای متعدد و فراگیری در رفتار سیاسی جامعه ایران تأثیر بر جای می‌گذرانند. از سوی دیگر، نهادهای موجود نتوانسته‌اند به «انعطاف‌پذیری» لازم برای جذب گروههای جدید مبادرت کنند. در نتیجه این فرآیند، تعارض اجتماعی به تعارض نهادی تبدیل شده است.

این امر بدترین بازتاب فرآیند را برای ثبات نظام سیاسی ایجاد خواهد کرد. از سوی دیگر، «بحرانهای سیکلی» در دورانهایی که التهاب سیاسی افزایش می‌یابد و کشاکش برای بازتقسیم قدرت سیاسی به وجود می‌آید، خود را نمایان خواهد ساخت.

این امر به تدریج بنیانهای ذهنی مشروعیت نظام حکومتی را خدشه‌دار خواهد کرد. طبعاً در چنین شرایطی، اصلاح‌گرایی و جنبش دوم خرداد نه تنها رشد چندانی نخواهد کرد، بلکه با تعارضات درونی جدیدی روبه‌رو خواهد شد. در این شرایط بار دیگر زمینه برای ظهور جنبشهای توده‌ای و حرکت‌های سیاسی غیرنهادینه شده، فراهم می‌شود.

باشد، دموکراتیک‌گرایی موردنظر گروه‌های تشکیل دهندهٔ جبههٔ دوم خرداد بار دیگر با بن‌بست روبرو می‌شود.

آنچه که امروز تحت عنوان «اسناد سیاسی» مورد توجه برخی از گروه‌های اصلاح‌گرا قرار می‌گیرد؛ به عنوان نشانه‌ای از فقدان برنامهٔ استراتژیک جهت مواجهه با «چالش‌های اصلاحات» می‌باشد. طبعاً برای رسیدن به «اهداف قانونمند»، همواره راه‌هایی نیز وجود خواهد داشت. شناسایی و به کار بستن دقیق روش‌هایی که چالش محدودتری را ایجاد نماید را باید به عنوان اصلی‌ترین ضرورت دوران موجود تلقی کرد.

به هر اندازه «چالش‌های سیاسی» افزایش یابد، طبعاً ظرفیت نظام حکومتی برای پاسخگویی به انتظارات گروه‌های ساختارگرا کاهش می‌یابد. بنابراین با صرفه‌ترین روش برای کاهش «چالش‌های محیطی» را باید بر اساس بکارگیری تاکتیک‌هایی مورد ملاحظه قرار داد که حجم و شدت واکنش گروه‌های مخالف را کاهش دهد.

در چنین شرایطی امکان جذب گروه‌های محافظه‌کار وجود دارد. اگر اصلاحات به عنوان یکی از مبنای ارزشی انقلاب اسلامی مورد تأکید قرار گیرد، طبعاً گروه‌های ارزش‌گرا نسبت به فرآیندهای محیطی واکنش افراطی و خصمانه‌ای نشان نخواهند داد.

روندهای موجود ذهنیتی را به وجود آورده است که بر اساس آن بسیاری از گروه‌های اجتماعی، به ویژه مجموعه‌های ارزش‌گرا، جنبش اصلاحات را به عنوان رویکردی برای مقابله با اهداف اولیهٔ انقلاب تلقی می‌کند. ترویج و گسترش این «انگاره» توسط گروه‌های «محافظه‌کار اقتدارگرا» را باید به عنوان مانعی اصلی در باب تثبیت اصلاح‌گرایی و دموکراتیک تلقی نمود.

بر این اساس اصلاح‌گرایی در ایران صرفاً در شرایطی موظف خواهد شد که بر اساس آن رویکردی وفاق‌گرا در داخل نظام سیاسی ایجاد گردد و به گونه‌ای تدریجی به تمامی ارکان و نهادهای اجتماعی منتقل گردد. این امر صرفاً در شرایطی تأمین می‌گردد که التهابات سیاسی و اجتماعی به حداقل خود کاهش یابد.

اگر شکافهای سیاسی موجود که توسط گروه‌های «افراطگرا» و «اقتدارگرا» ترویج می‌گردد بر گفتمانهای سیاسی اصلاح‌گرا تأثیر بر جای گذارد و بین گروه‌های مختلف ایجاد فاصله گردد، طبعاً برای گذر از چنین شکافهای، بخش قابل توجهی از «اهداف» و نیروهای «اصلاح‌گرا» به عنوان هزینهٔ اصلاحات تلقی خواهند شد.

پرداخت چنین هزینه‌هایی برای «کارآمدی اصلاحات» و مشروعیت نظام سیاسی مخاطراتی را به وجود می‌آورد که گسترش اقتدارگرایی و نخبه‌گرایی به عنوان ملموس‌ترین و عینی‌ترین نتیجهٔ آن خواهد بود.



و تغییرپذیرند. بنابراین هر استراتژی باید براساس پیامدهای آن، مورد ادراک قرار گیرد. اصلاحات در شرایطی تداوم می‌یابد که «شکاف سیاسی» به گونه‌ای تدریجی کاهش یابد. این امر طی چند سال اخیر، در مقایسه با سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵، افزایش فراگیرتری پیدا کرده است. بنابراین اگر درصدد باشیم تا اصلاحات را بر اساس تئوری «شکاف سیاسی» مورد تبیین قرار دهیم، در آن شرایط، شاهد ناکارآمدی اصلاحات هستیم.

این امر به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر دو وضعیت کاملاً متفاوت را در رویکرد سیاسی و عملکرد گروههای فعال در جامعه به وجود آورده است. اگر «شکاف سیاسی» تداوم یابد، طبعاً آلت‌رناتیو جدیدی در برابر جبههٔ دوم خرداد شکل می‌گیرد.

در این شرایط، تئوری «عبور از خاتمی» به عنوان دستورالعمل جدید تلقی خواهد شد. در حالی که اگر اصلاح‌گرایی در ایران به گونه‌ای طراحی شود که «شکاف سیاسی» را کاهش دهد، در این شرایط نیازمند گذار از دوران موجود است. این امر دارای پیامدهای نامشخصی از جمله گسترش «رویارویی‌های سیاسی» خواهد شد.

آنچه در شرایط موجود، منجر به ناکارآمدی گروههای سیاسی شده است را باید ناشی از «خلاء تئوری» مناسب برای رفتار سیاسی و نهادی دانست. تئوریهای به کار گرفته شده تاکنون منجر به کاهش قدرت نظام سیاسی شده است. به موازات این امر، سطح اقتدار گروههای اصلاح‌گرا نیز کاهش یافته است.

بنابراین اگر «اصلاح‌گرایی» منجر به کاهش قدرت نظارت دولت بر جامعه شود، یا بر اساس اقدام گروههای اصلاح‌گرا، توانمندی آنان برای ادامهٔ ایفای نقش، کاهش یابد، شاهد شکل‌گیری شرایط و وضعیتهای غیرقابل پیش‌بینی خواهیم شد.

انتخابات و اصلاحات برای آنکه کارآمدی و مفهومی داشته باشند، نیازمند آنند که «سازماندهی سیاسی و اجرایی» را در روند فعالیت‌های حزبی به وجود آورند. طبعاً این امر باید دارای رویکرد دموکراتیک باشد، زیرا اصلاحات بدون وجود زمینه‌های ساختاری و سازمانی آن، منجر به تقویت قدرت نیروهای اجتماعی «تفرقه‌گرا» و یا «محافظه‌کار» می‌شود. در هر دو وضعیت، شاهد گسیختگی ساختار اقتدار عمومی کشور خواهیم بود. این فرآیند در نهایت نمی‌تواند «آزادی» و «همبستگی اجتماعی» را در طولانی مدت حفظ کند و یا اینکه منجر به ایجاد نهادهای دموکراتیک‌گرا شود؛ زیرا در صورت تداوم حضور فیزیکی و سازمانی نیروهای اصلاح‌گرا و «سازمان عمومی مشروع» است که اصلاحات می‌تواند نتایج و کارآمدی اجتماعی را در جامعهٔ ایران نهادینه سازد.

۷. تاکنون هیچ‌گونه تلاش مؤثری برای جذب گروههای محافظه‌کار انجام نشده است. طی چند سال گذشته این مجموعه‌ها بر اساس ضرورتهای محیط اجتماعی، در «رفتار سیاسی» و «مبنای گفتمانی» خود تغییرات قابل توجهی ایجاد کرده‌اند. بر این اساس طی چند سال آینده شاهد شکل‌گیری «محافظه‌کاری جدید» خواهیم بود.

طبعاً رویکرد گروه‌های «محافظه‌کار جدید» دارای ماهیت اقتدارگرا خواهد بود. در صورتی که چنین روندی در حال شکل‌گیری و گسترش